

( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )

پارت 138

دستم و از زیر دستش بیرون کشیدم و با فاصله نشستم.

با مکت گفت

\_ تبریک میگم... تمام اموال پدریت به نامت خورده شد حالا یه برادر داری. قصدت چیه؟ انتقام از مردی که تو رو از بابات خرید و زندگی تو جهنم کرد؟

با یه دنیا دلخوری بهش نگاه کردم. لعنتی چقدر خواستنی بود

نگاهش روی چشمم ثابت موند. با صدایی گرفته گفتم

\_ انتقام نمیگیرم. میخوام یه زندگی بدون تنش داشته باشم

سری تکون داد و گفت

\_ میتونی... چرا نتونی اما فقط یه مدت کوتاه.

متعجب نگاهش کردم. سرش رو یه کم به سمتم خم کرد و با صدای آهسته

ولی محکمی گفت

\_ اون مهرداد عوضی خلع سلاح کرد اما من آدم باختن نیستم. طلاق

میدم اما اگه کسی و دورت ببینم، کسی و تو زندگیت ببینم کلاغه به گوشم

برسونه کسی اون دستتو گرفته کسی به چشات زل زده کسی عاشقت شده

هم تو رو بیچاره میکنم هم اونو ثروتمندم بشی واسه من همون دختر بچه

ی خنگ و بی دست و پایی. دختر بچه ی خنگ و بی دست و پایی که مال منه. گوشات سالمه دیگه نه؟ مال من... پس هوا برت نداره که آزاد شدی.

با ناباوری گفتم

\_ تو یه روانی هستی... هیچ وقت هم آدم نمی‌شی وقتی ازت طلاق بگیرم  
تو هیچ حقی نداری.

خندید. با تمسخر گفت:

\_ جدی؟

خودم و نباختم و گفتم

\_ بله جدی پولتو پس میدم طلاقم میگیرم دیگه تو زندگیم نیستی که برام  
تأیین تکلیف کنی.

با لحن خاصی گفت

\_ من همیشه تو زندگیتم عسلم.

لعنتی... لعنتی... لعنتی...

چرا همیشه باهام بازی می‌کرد؟ مثل احمق‌ها برای درآوردن حرصش  
گفتم

\_ بعد از طلاق گرفتن ازت ازدواج میکنم با یکی که خوشبختم کنه نه مثل  
تو منو به بازی بگیره.

با دیدن صورتش مثل سگ از حرفم پشیمون شدم. الان وسط دانشگاه  
عربده می‌کشید این بهترین حالتش بود... بدتر از این ممکن بود طلاق نده

با دیدن قیافه ی کبودش بیشتر پی بردم که حرفم اشتباهه. با فکی قفل شده  
غریب

\_ کی این مزخرفات و توی گوشت خونده؟ که از من طلاق بگیری و...  
نفسی کشید و گفت

\_ شوهر کنی یه زندگی مثل بدبخت ها داشته باشی... کسی یه زن دست  
خورده رو نمیخواد.

نفسم از این حرفش بند اومد. انگار فهمید چه حالی شدم که نگاهش و روی  
تتم چرخوند و گفت

\_ ترجیح میدی زیر یه پیر احمق بمیری، اما اشتباه میکنی دختر جون هر  
بار... هر بار که دست یکی به تنت بخوره من و به یادت میاری... البته  
دارم فرضیات یه زندگی احمقانه رو برات میگم چون اون سفره ی عقدی  
که عروستش تو باشی و به توپ میبندم اون لندهور کنارتم میکشم میدونی  
که میکنم پس اول حرفتو مزه مزه کن بعد بزن.

از جاش بلند شد و خواست به سمت ساختمون بره که گفتم  
\_ ازت متنفرم ممم.

برگشت، چشمتی زد و گفت  
\_ اینم یه جور احساسه

( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )